

سال‌ها پیش، در مجله «رشد آموزش ابتدایی»، گزارشی از محمدحسین دیزجی با عنوان «با این خورجین‌ها غذای روح توزیع می‌کنیم» چاپ شد که تلاش مسئولان و مدیران آموزش و پرورش عشایری استان کرمان را در ترویج کتاب و کتاب‌خوانی نشان می‌داد.

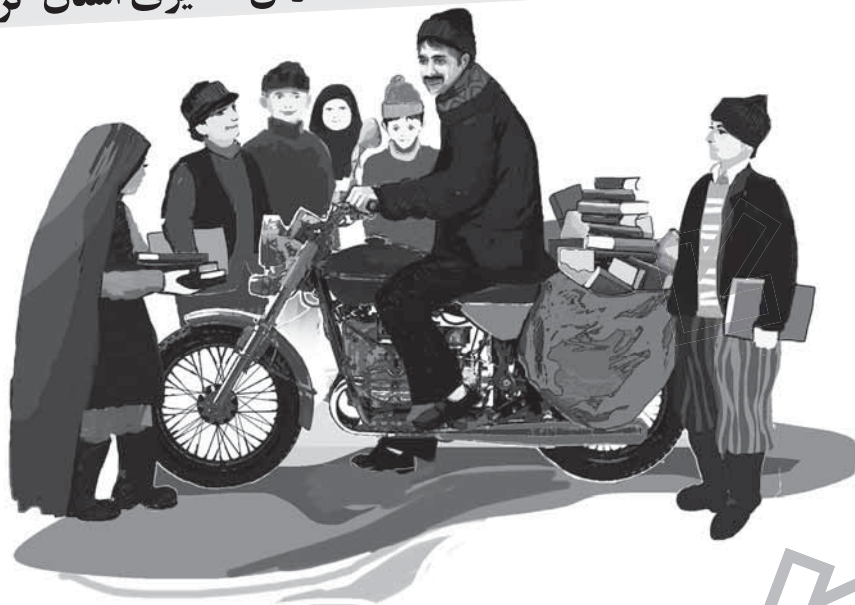
وقتی بنا شد گزارشی از تلاش‌های همکاران «دبستان بهاره سلیمی نیشابور» در جوانه چاپ شود، بی‌اختیار به یاد گزارش مدارس عشایری افتادم. بهتر دیدم این دو گزارش را کنار هم چاپ کنیم تا تلاش‌های دلسوزانهٔ معلمان مناطق گوناگون کشورمان را که گاه و بی‌گاه در مدارس گوشه و کنار سرزمینمان رخ می‌دهد، به تصویر بکشیم.

به عکس‌های مرحوم مهدی محسنی آهویی، عکاس مجلات رشد که در گزارش اول چاپ شده بود، دسترسی نداشتیم.

برای همین در این گزارش از تصویرسازی امیر نساجی استفاده کردیم.

سردبیر

گزارشی از طرح ایجاد کتابخانه‌های سیار مدارس عشایری استان کرمان



## با این خورجین‌ها غذای روح توزیع می‌کنیم!

● گزارشگر: محمدحسین دیزجی  
● تصویبگر: امیر نساجی

«قریب به اتفاق دانش‌آموزان محروم و مستعد عشایری، در طول تحصیلات دوره ابتدایی خود، کتابی جز کتاب درسی مشاهده نکرده و دنیا را با همه بزرگی و عظمت، فقط در گستره صحراها، عظمت کوه‌ها و وسعت آسمان‌ها و یا در لابه‌لای صفحات محدود کتاب‌های درسی نظاره کرده‌اند. از میان دانش‌آموزان بیش از ۷۰۰ واحد آموزش ابتدایی عشایری استان کرمان به جرئت می‌توان گفت که تا آخرین ماه‌های سال ۱۳۷۹، حتی یک نفر از آنان یک کتاب غیردرسی را به چشم خود ندیده بود. درست در همین شرایط، در هر یک از مدارس ابتدایی یک کلاسۀ ژاپنی، ۲۴۰۰ عنوان کتاب وجود داشت و ۵۷/۷ درصد از مدارس ابتدایی آن کشور، سالن ویژه‌ای برای آموزش رایانه داشتند.»

آن چه را که خواندید، یک خبر است. خبری که تازگی ندارد و خارق العاده یا غیر واقعی هم نیست. این واقعیتی است که شاید سالیان سال بچه‌های عشایر با آن انس گرفته‌اند. شاید خیلی‌ها این خبر را شنیده و به‌سادگی از کنار آن گذشته باشند. ولی وقتی مسئولان آموزش و پرورش عشایری استان کرمان نیز همین خبر را خواندند، درصدد چاره برآمدند. فکرها را روی هم گذاشتند، دست‌ها را به هم دادند و طرحی نو در انداختند که تا به حال در هیچ‌یک از مناطق عشایری کشور به این وسعت و گستردگی اجرا نشده است.

- هر وقت صحبت از حرف و طرحی تازه می‌شود، همیشه عده‌ای هستند که ساز مخالف بنوازند:
- امکان‌پذیر نیست.
  - وسایلی را نداریم.
  - معلمان همراهی نمی‌کنند.

و خلاصه هر حرفی را که بتواند مانع از اجرای طرح شود، بر زبان می‌آورند. ولی این‌بار اراده‌ای استوار پشت طرح قرار گرفت. هر که ساز مخالف زد، آن‌ها فقط لبخند زدند. در وهله اول ۱۰ هزار جلد کتاب از محل سرانۀ پرورشی تهیه کردند. ۴۰ خورجین برزنتی و ۳۲۰ کیسه برای حمل کتاب سفارش دادند. ۸ کمد کتاب‌خانه تهیه کردند و در اختیار نمایندگی شهرستان‌ها و مناطق عشایری گذاشتند. معلمان راهنمای تعلیماتی را طی چند جلسه با اهداف و مراحل اجرای طرح آشنا کردند. برای هر مرحله از اجرای طرح، فرم مخصوصی تهیه کردند تا بدانند که وقتی یک کتاب از نمایندگی مناطق عشایری بیرون می‌رود، دست کدام دانش‌آموز و در کدام منطقه است. وقتی کار سروسامان یافت و هر دانش‌آموز حداقل دو جلد کتاب در طول چند ماه دریافت کرد، به مسئولان داخل و خارج از استان نامه نوشتند. آن‌ها که ساز مخالف می‌زدند، انگشت به دهان ماندند و آن‌ها که یاور طرح بودند، سرافراز شدند.

یکی از آن نامه‌ها به دست ما رسید. سردبیر مجله استقبال کرد و این توفیق نصیب من شد تا گزارشگر اولین مرحله از اجرای طرح کتاب‌خانه‌های سیار مدارس عشایری استان کرمان باشم. ساعت ۶ صبح کرمان را به قصد محل استقرار عشایر ترک کردیم. **امیر تاج‌الدینی**، رییس آموزش و پرورش عشایری کرمان، **گرامی جلالی**، مسئول امور تربیتی، **نبی ا... اعظم‌پور**، کارپرداز یا به قول امیر تاج‌الدینی، آچار فرانسه آموزش و پرورش عشایر، و **شمشاد عزیز**، معلم راهنمای منطقه، ما را در این سفر همراهی کردند. برای آنان نیز فرصت مناسبی بود تا پس از چند ماه اجرای طرح، نتیجه کار را از نزدیک ببینند. دلمان می‌خواست به محروم‌ترین مناطق عشایری استان برویم؛ به همان جاهایی که بچه‌هایشان کفش نداشتند و پابرهنه راهی مدرسه می‌شدند. تمایل داشتیم به میان آن عشایری برویم که فرزندان‌شان سال‌هاست یک لباس بیشتر ندارند و تابستان و زمستان با همان تن‌پوش، بیلاق و قشلاق را می‌پیمایند. خواسته خود را که مطرح کردیم، جواب دادند: «تا آن مناطق حدود ۴۰۰ یا ۵۰۰ کیلومتر راه داریم. مسیر ناهموار و زمان شما هم محدود



است. شاید در نهایت به یک یا دو مدرسه برسیم و...»  
 بنابراین، نزدیک‌ترین مناطق به کرمان را برگزیدیم؛ جایی که مدارس آن بین ۱۲۰ تا ۲۶۰ کیلومتر با ما فاصله داشت. قرار شد به هیچ مدرسه‌ای اطلاع ندهند و ما سرزده و بی‌خبر از طرح بازدید کنیم. بنابراین، جاده کرمان به بافت را در پیش گرفتیم. بهرام جرد، نگار و لاله‌زار را که پشت‌سر گذاشتیم، جاده آسفالت هم به پایان رسید. حدود ۱۰۰ کیلومتر راه آمده بودیم و از آن به بعد باید جاده خاکی را طی می‌کردیم. در طول مسیر فرصت خوبی بود تا جزئیات طرح را از زبان امیر تاج‌الدینی بشنویم:

■ هم‌زمان با هفته کتاب در سال ۱۳۷۹ طرح آماده اجرا شد. از آن‌جا که راهنمایان تعلیماتی بنا به

وظیفه خود باید هر چند وقت یک‌بار با موتورسیکلت به مدارس حوزه خود سرکشی کنند، آن‌ها می‌توانستند مجریان خوبی برای این کار باشند. حدود ۴۰ خورجین ویژه حمل کتاب آماده کرده‌ایم و در اختیارشان گذاشته‌ایم. داخل هر خورجین چند کیسه قرار می‌گیرد و داخل هر کیسه تعداد ۲۰ جلد کتاب در ابعاد متفاوت جا داده می‌شود. یک کتاب هم برای هر معلم در نظر می‌گیریم. کیسه‌ها و کتاب‌ها کدبندی شده‌اند تا از تکرار کار جلوگیری شود. برای هر مرحله از تحویل کتاب نیز فرمی طراحی کردیم. نمایندگی‌ها، راهنمایان تعلیماتی، مدیر، آموزگاران و دانش‌آموزان فرم خاص خود را دارند. براساس این فرم‌ها کاملاً مشخص است که کدام کتاب‌ها در کدام مدارس در اختیار کدام دانش‌آموز است.

### ■ از اجرای این طرح چه اهدافی را دنبال می‌کنید؟

ما ۹ هدف برای این طرح برشمرده‌ایم که از آن جمله می‌توان به گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی به عنوان یک ارزش در جامعه عشایری، تقویت دانش عمومی بچه‌ها، ایجاد عادت مطلوب مطالعه در دانش‌آموزان و آشنایی با نحوه استفاده از کتب غیردرسی و تقویت قدرت تجزیه و تحلیل اشاره کرد.

### ■ کتاب‌ها را از کجا تهیه کردید؟

ما حدود ۱۰ هزار جلد کتاب از محل نمایشگاه کتاب عشایری و انتشارات تربیت تهیه کردیم. کوشیدیم کتاب‌ها متنوع و در حد درک تمام بچه‌ها - از سال اول تا پنجم ابتدایی - باشند.

### ■ با اجرای این طرح، چند واحد آموزشی در سطح استان زیر پوشش قرار گرفت؟

بیش از ۷۰۰ واحد آموزشی یا جمعیتی در حدود ۱۱۳۰۰ دانش‌آموز زیر پوشش طرح قرار گرفت. تا قبل از اجرای این طرح، کمتر دانش‌آموز عشایری وجود داشت که حداقل یک کتاب غیردرسی



دیده باشد. معلمان راهنما که حداقل هر دو هفته یکبار از مدارس حوزه خود بازدید می‌کنند، کتاب‌ها را پس از مطالعه از یک مدرسه گردآوری و در اختیار مدرسه دیگر قرار می‌دهند. پس از گردش کامل آن کیسه کتاب در مدارس منطقه، معلم راهنما آن را برای استفاده در اختیار یک منطقه دیگر قرار می‌دهد.

### ■ برای بالا بردن عمر کتاب‌ها چه تدابیری اندیشیده شده است؟

کتاب‌ها منگنه و جلد می‌شوند. هم‌چنین خورجین‌ها و کیسه‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هنگام برف و باران، آب به داخل آن‌ها نفوذ نمی‌کند. از همه مهم‌تر، در ابتدای هر کتاب (صفحه ۲ جلد) برگه‌ای چسبانده شده که حاوی توصیه‌های لازم برای چگونگی استفاده بهتر از کتاب و حفظ آن به دانش‌آموز است.

پیش از آن که بخواهم پرسش دیگری را مطرح کنم، خودروی ما مقابل دبستان چادری دارالعلوم مربوط به نمایندگی آموزشی عشایری کهنوج توقف کرد. گفتم کهنوج و اشتباه هم نکردم. این‌جا

کهنوج نیست، ولی مدرسه متعلق به آن نمایندگی است. آن‌ها به بیلاق آمده بودند و حالا تا آن منطقه، ۳۰۰ کیلومتر فاصله داشتند. بچه‌های دو طایفه

گودری و بهزادی در این مدرسه تحصیل می‌کردند. مدرسه ۴۷ دانش‌آموز داشت. چون همگی زیر یک چادر جا نمی‌گرفتند، دو چادر زده بودند و بچه‌های اول و دوم زیر یک چادر و بقیه در چادر کناری درس می‌خواندند. فامیل اغلب بچه‌ها مثل هم است، چون همه از یک طایفه هستند. این‌جا همه بهزادی هستند. وحید، صدیقه و الهه بهزادی از شاگردان وحید منظری بودند. کتاب‌ها تمام شده بود و «مدیر آموزگار» مدرسه درس‌ها را دوره می‌کرد.

### ■ آقای وحید بهزادی! تا حالا چند کتاب به شما داده‌اند؟

اولین کتاب‌ها را بهمن ماه به مدرسه ما آوردند. چون زمان کوچ بود، نتوانستند کتاب‌ها را عوض کنند و کتاب جدید بدهند.

### ■ به شما چه کتابی دادند؟

اسم کتاب، «شاداب و سرحال» است. درباره چیزهای بهداشتی و سلامتی است. من آن را خواندم.

کتاب از انتشارات مدرسه بود. آقای تاج‌الدینی کتاب را ورق زد و بعد سؤالی از داخل مطالب آن بیرون کشید. درباره دلیل علمی زگیل پرسید و هم‌زمان، وحید و صدیقه دست بلند کردند. هر دو کتاب را خوانده بودند. جواب دادن همان و گرفتن جایزه همان. بعد آقای تاج‌الدینی نکات و توصیه‌های مربوط به حفظ و نگهداری کتاب را برای بچه‌ها خواند. بعضی آن را خوانده بودند و

در آغاز این طرح، تعداد ۱۰ هزار جلد کتاب، ۴۰ خورجین برزنتی و ۳۲۰ کیسه برای حمل کتاب تهیه شد. معلمان راهنمای تعلیماتی با اهداف و مراحل اجرای طرح آشنا شدند. هر که ساز مخالف زد، مسئولان طرح فقط لبخند زدند. کار که سروسامان گرفت، به داخل و خارج استان نامه نوشتند. مخالفان انگشت به دهان ماندند و یاوران طرح سرفراز شدند

برخی فقط نگاهی سطحی به آن داشتند. آقای **جلالی** هم به مدیر آموزگار مدرسه توصیه کرد که این نکات را دقیق و کامل برای بچه‌ها توضیح بدهد تا هم آن‌ها از کتاب‌ها بهتر بهره بگیرند و هم بر عمر این رسانه‌های مکتوب افزوده شود.

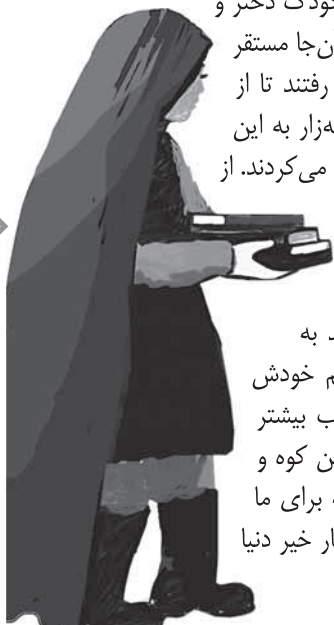
باید به **سرزه پایین** و **سرزه بالا** هم سرمی‌زدیم. بنابراین از **خریوند** بیرون آمدیم تا به آن‌ها هم برسیم. **شمشاد عزیز**ی در بین راه گفت: «حدود یک سوم از معلمان منطقه کهنوج غیربومی هستند. آن‌ها از **زرنده**، **راور**، **بافت** و **رفسنجان** می‌آیند. فاصله میان **بیلاق** تا **قشلاق** حوزه کار حدود ۴۵۰ کیلومتر است **جقین منوجان** در نزدیکی **هرمزگان** جزو حوزه منطقه گرمسیر ماست. این‌جا به ندرت کسی ماشین دارد. وسیله رفت‌وآمد اغلب معلمان، موتورسیکلت است.»

پرسیدم: «خودتان بچه کجا هستید؟»  
گفت: «من بومی **بافت کوغر** هستم. خودم هم عشایرم. به خاطر کارم و تدریس به این منطقه آمده‌ام.»

گفتم: «این اطراف، منطقه‌ای هست که عشایر نداشته باشد؟»  
گفت: «در منطقه پسته‌خیز رفسنجان، دانش‌آموز عشایری نداریم. آن‌جا همه ساکن هستند؛ یا شهری یا روستایی. این‌جایی که امروز شما آن را **بیابانی** و خشک می‌بینید، تا چند سال پیش از سرسبزترین مناطق استان بود. خشک‌سالی ما را به این روز انداخت.»

تپه را که دور زدیم، مدرسه از دور نمایان شد، صدای ماشین، **شجاع منظری توکلی** را از دبستان چادری کرامت بیرون کشید. مدرسه او سه پایه بیشتر نداشت. هفت کودک دختر و پسر کنار هم نشسته بودند و درس می‌خواندند. الآن دو هفته بود که آن‌جا مستقر شده بودند. این طایفه از منطقه **منوجان** آمده بودند. یک هفته راه رفتند تا از مسیر منوجان، کهنوج، بلوک، اسفندقه، آب‌گنده، بزنجان، بافت و لاله‌زار به این محل برسند. حدود هشت خانوار با ۵۰ نفر جمعیت در آن محل زندگی می‌کردند. از عشایر **کماچی** و **سنجری** هستند. قرار بود صبحانه‌ای را که تدارک دیده بودیم، همان‌جا دور هم صرف کنیم. هوای آلوده تهران کجا و آسمان پاک و هوای تمیز این‌جا کجا؟

من و آقای تاج‌الدینی به چادر آقا معلم رفتیم تا گپی بزنییم و بعد به سراغ صبحانه برویم. هنوز پرسشی مطرح نکرده بودیم که آقا معلم خودش سر صحبت را باز کرد: «امسال امکانات بیشتری به ما دادند و کتاب بیشتر برایمان آمد. باید کتاب‌های کمک‌آموزشی بیشتری بدهند. ما وسط این کوه و صحرا به جایی دسترسی نداریم. رادیو و تلویزیون، مجله یا روزنامه برای ما یک واژه‌های غریبی هستند. خدا به باعث و بانی طرح کتاب‌خانه سیار خیر دنیا و آخرت بدهد.»



### ■ این جا مجله «رشد آموزش ابتدایی» هم می آید؟

هرچه به کرمان برسد، به ما هم می دهند. اگر برای ما نیاید، یعنی از تهران به کرمان نداده اند. من همه مجلات رشد امسال را گرفته ام.

### ■ چند سال سابقه دارید؟

از سال ۱۳۶۱ به صورت حق التدریس مشغول شده ام. سال ۱۳۷۶ استخدام رسمی شدم. خودم تا سیکل خوانده ام. من به خاطر آقای مالک منظری که معلم و استادم بود، معلمی را انتخاب کردم. من علم و عبادتم را مدیون ایشان هستم. عملکرد او باعث شد تا راهش را ادامه بدهم. خودش الان بیمار است و دیگر کار نمی کند.

### ■ آیا دوره های آموزشی را هم طی کرده اید؟

بله. تا به حال چند دوره روش تدریس را گذرانده ام. این دوره ها برای من خیلی مفید و مؤثر بوده اند. جزوه های خیلی خوبی دارم. مجلات رشد هم خیلی به من کمک می کنند. حتی ویژه نامه هایی را هم که شما چاپ کرده اید، به ما داده اند.

بعد، کمد کوچکش را باز کرد و ویژه نامه آموزش علوم، مجلات رشد آموزش ابتدایی، کتابچه آموزشی و ارزشیابی درس انشا و دو نوار کاست آموزش قرآن را پیش روی ما گذاشت. نوار کاست به ضبط صوت نیاز دارد و ضبط هم...

انگار پیشاپیش سؤال را از ذهنم خواند. بنابراین گفت: «آموزش و پرورش عشایری به ما ضبط صوت داده است. برق نداریم، ولی باتری می خریم. من قرآن را با این نوارها به بچه ها آموزش می دهم.»

بعد از من، آقای تاج الدینی از معلم راهنما پرسید: «امسال چند بار پیش آمد که در تدریس درس ها به آقای منظری کمک کنید؟»

خیلی به ندرت و جزئی بود. مثلاً در آموزش کسر ریاضی پنجم به ایشان کمک کردم.

■ ایشان با تجربه هستند. معلمان دیگر چه طور؟

به بعضی ها در ایجاد فضای آموزشی، تشکیل صف صبحگاه، برگزاری نماز و... کمک کرده ام.

### ■ خودتان امسال هم دوره ای دیده اید؟

یک دوره ضمن خدمت «الگوهای برتر تدریس» را گذراندم. آموزش قرآن هم دیدم. چهل ساعت هم در زمینه فعالیت های پرورشی



و مسائل احکام دوره دیدم.

ما آمده بودیم از کتابخانه‌های سیار بپرسیم، ولی انگار حرف و صحبت به جاهای دیگر رفت. بنابراین، مسیر سؤال‌ها را تغییر دادم.

### ■ چه مدت است که برای شما کتاب‌های غیردرسی آورده‌اند؟

چون در حال کوچ بودیم، اولین سری کتاب‌ها بعد از عید به دستمان رسید. بچه‌ها کتاب‌های خودشان را خواندند و من کتاب‌ها را با هم عوض کردم تا هر یک از آن‌ها تعداد بیشتری از این هفت کتابی را که به دستمان رسیده است، بخوانند. الان هم فصل امتحانات است. نمی‌توانم در زمینه مطالعه غیردرسی به بچه‌ها سخت بگیرم.

### ■ استقبال چه‌طور بود؟

خیلی خوب بود. این قدر که به این کتاب‌ها علاقه پیدا کردند، کتاب‌های درسی را تا این اندازه نمی‌خوانند.

### ■ در طول سال‌های خدمتتان با چنین طرحی روبه‌رو شده بودید؟

به این صورت، خیر. گاهی در طول سال فقط چند کتاب می‌آمد و می‌گفتند: «این‌ها را داخل کمد مدرسه بگذار تا هر وقت خواستید، بچه‌ها بخوانند.» الان شما راه افتاده‌اید و آمده‌اید که این طرح را پی‌گیری کنید. آن موقع از این خبرها نبود.

### ■ فکر می‌کنید این کار چه فایده‌ای دارد؟

روحیه دانش‌آموز شاد می‌شود. زبان فارسی را بهتر یاد می‌گیرد و بهتر می‌تواند حرف بزند. روخوانی برایش راحت‌تر است. در اثنای تقویت می‌شود. برای من معلم، وجود این کتاب‌ها در کلاس از کتاب درسی واجب‌تر است، چون برای من حالت کمک‌درسی دارد. همین چند روز پیش نکته‌ای را تدریس کردم که دانش‌آموز گفت: «من این مطلب را می‌دانم.» وقتی پرسیدم: «از کجا می‌دانی؟» کتاب را از کیفش بیرون آورد و گفت: «در این کتاب خوانده‌ام.»

پیشنهاد می‌کنم این طرح را به سال تحصیلی محدود نکنید. تابستان هم ادامه بدهید تا بچه‌ها در اوقات فراغت از کتاب بی‌بهره نمانند. در تمام ۱۹ سال خدمت برای اولین بار است که می‌بینم کسی از تهران آمده است و سراغ معلم عشایری را می‌گیرد. شاید تا به حال جاهای دیگر رفته باشند، ولی من که ندیدم.

### دو کارتن جایزه برای کتابخوان‌ها

صبحانه را که خوردیم، به دبستان بشارت در منطقه سرزده‌پایین رفتیم. معلمش تازه‌کار بود و هر پنج پایه را داشت. می‌گفت: «تا به حال دو کیسه کتاب برای ما آمده است که آن‌ها را بین بچه‌ها توزیع کرده‌ام. بچه‌ها اغلب کتاب داستانی دوست دارند. من خودم بچه‌ها را تشویق می‌کنم کتاب بخوانند. گاهی پدرانشان برای آن‌ها کتاب می‌خریدند، ولی این طرح چیزی دیگری است. آن زمان



زیاد مطالعه نمی کردند، ولی حالا با علاقه کتاب می خوانند.»

## ■ آیا فرم مخصوص کتابخانه را پر کرده اید؟

بله! من برای این کار، دفتر درست کرده ام.

## ■ آیا از بچه ها خواسته اید که خلاصه داستان ها را بنویسند؟

بله. بچه های چهارم و پنجم درباره کتاب هایی که می خوانند، انشا

می نویسند.

## ■ کتابی را که برای خودتان گذاشتند، مطالعه کرده اید؟

در کیسه قبلی نبود. کتاب های جدید هم تازه دیروز رسیدند. هنوز نخوانده ام.

## ■ این کتاب ها چه مدت پیش شما می ماند؟

یک ماه بعد از کیسه اولی، کیسه دوم را آوردند. من کتاب های بچه ها را نگاه کردم. کتاب های خوبی بودند. هر کدام را به فراخور سن بچه ها به آن ها دادم.

از کرمان که راه افتادیم، آقای جلالی دو کارتن جایزه با خودش آورد

بود. لوازم التحریر، مداد رنگی، کتاب داستان و خیلی چیزهای دیگر. هر مدرسه ای که

توقف داشتیم، سؤال و جواب ها بهانه ای بود تا جوایز را بین بچه ها تقسیم کند.

هر مدرسه که می رفتیم، معلمش می گفت: «هر کجا می روید، بروید. کارتان که تمام شد، ناهار مهمان ما هستید. مانده بودیم میان جمع عشایر مهربان و با محبت، کدام منزل را انتخاب کنیم. چون قرار نبود از همان راه که آمده ایم، دوباره برگردیم. بنابراین، مهمان محمد حسن ابراهیمی، مدیر آموزگار دبستان حضرت علی اکبر منطقه گبیرج شدیم.»

بعد از صرف ناهار به مدرسه رفتیم و به جمع ۲۲ دانش آموز دبستان پنج پایه پیوستیم. ظواهر مدرسه حکایت از ذوق و سلیقه مدیریتش داشت. چادر مدرسه را وسط یک دشت زده و دورتادور آن را با سنگ تزیین کرده بودند. در این طرح سنگ چینی، هر یک از بچه ها یک جا برای خودش داشت. موقع امتحان، بچه ها داخل به اصطلاح اتاق های خود می نشستند و به سؤال ها پاسخ می دادند. فضایی را هم به نمازخانه مدرسه اختصاص داده بودند. کف اتاق های بچه ها و نمازخانه مدرسه مثل هم بود: نه از موکت خبری بود و نه آن را با گلیم پوشانده بودند.

وقتی قرار شد بچه ها در نمازخانه مدرسه جمع شوند، برخوردشان برایم جالب بود. آن ها کفش های خود را بیرون سنگ چین نمازخانه درآوردند و بعد وارد شدند. علت این رفتار ریشه در عملکرد مدیر خوب مدرسه داشت. او همیشه با وضو به مدرسه می آید. خودش می گوید: «ما با قرآن سروکار داریم. درست است که در همه ساعت ها قرآن تدریس نمی کنیم، ولی در همه کلاس ها کار را با نام خدا شروع می کنیم، پس باید با وضو باشیم.»

قرب  
به اتفاق دانش آموزان  
۷۰۰ واحد آموزش ابتدایی  
عشایری استان کرمان، تا قبل  
از اجرای این طرح حتی یک کتاب  
غیردرسی را هم در طول عمر خود  
ندیده بودند. آن ها عظمت دنیا را  
فقط در کتاب های درسی و کوه و  
صحرا مشاهده می کردند

هم‌زمان با ورود ما، مجموعهٔ دوم کتاب‌ها را آقای شمشاد عزیز برای بچه‌های این مدرسه آورد تا توزیع کند.

به هر مدرسه‌ای که می‌رفتیم، آقای تاج‌الدینی دنبال نقاط قوت و ضعف طرح می‌گشت و دائم از بچه‌ها پرس‌وجو می‌کرد. برای حصول اطمینان از این‌که واقعاً بچه‌ها کتاب‌ها را می‌خوانند، از تک‌تک آن‌ها مطالب کتابی را که در اختیارشان بود، سؤال می‌کرد. جالب بود که بچه‌های این مدرسه کتاب‌ها را با دقت خوانده بودند. تمام توصیه‌هایی را که برای حفظ و نگهداری کتاب‌ها ذکر شده بود، از حفظ بودند. هر سؤالی که می‌پرسید، قریب به اتفاق دست‌ها بالا می‌رفت تا جواب دهند. جواب می‌دادند و جایزه می‌گرفتند. هر پاسخ مثبتی که ارائه می‌شد، گل لبخند و رضایت بر لبان مسئولان آموزش و پرورش عشایری کرمان می‌شکفت.

این آخرین مدرسه‌ای بود که برای گزارش کتاب‌خانهٔ عشایر سیار کرمان سراغش رفتیم. از این ساعت به بعد، مدارس رو به تعطیلی رفتند. بعد از گبیج، از مسیر چهار طاق، در گنجویه، بُندر سَرْمَشک، سَرْمَشک و برف انبار به جادهٔ جیرفت - رابر - بافت رسیدیم. در مسیر بازگشت به کرمان، از دو مدرسهٔ شبانه‌روزی عشایری هم بازدید کردیم. هوا کاملاً تاریک بود که از مسیر بافت به سمت کرمان راه افتادیم. آقای تاج‌الدینی نکاتی را که در طول این بازدید یادداشت کرده بود، یک بار دیگر مرور کرد:

۱. یک دورهٔ آموزش کتاب‌داری ساده، آموزش مطالعه، و نحوهٔ توزیع کتاب و کتاب‌خوانی برای معلمان برگزار کنیم؛ زیرا آموزش معلمان راهنما به تنهایی کافی و مؤثر نیست.
  ۲. معلمان راهنما را باید بیش از پیش توجه کنیم.
  ۳. آموزگاران را علاوه بر تشویق‌های معنوی، از جنبه‌های مادی نیز به‌خاطر طرح حمایت کنیم.
  ۴. یک نفر را در اداره مسئول مستقیم پی‌گیری این طرح کنیم.
  ۵. به جای ارائهٔ چند کتاب متفاوت، یک کتاب واحد و مشخص برای معلمان در کیسهٔ کتاب دانش‌آموزان بگذاریم. بعد از محتوای همان کتاب از همهٔ معلمان امتحان بگیریم و بهترین‌ها را تشویق کنیم.
- او یادداشت خود را مرور می‌کرد و من به جمله‌هایی از پروفوسور جاکوب پالیسیس، دبیر «اتحادیهٔ بین‌المللی ریاضی‌دانان جهان» - که ۹ سال پیش با او گفت‌وگو کرده بودم - فکر می‌کردم. به آن جمله‌هایش که خطاب به من گفت: «دنبال آن‌چه که علاقه دارید، بروید و به این فکر نکنید که کار شما در نظر دیگران مهم است یا خیر. شما کارتان را انجام دهید. در نهایت، دیگران کارتان را می‌پذیرند و به سوی شما رو می‌آورند. یک انسان به روش‌های



متفاوت و با داشتن هر شغلی می‌تواند احساس موفقیت کند. مسئله اصلی، عشق است. داشتن عشق و اشتیاق حقیقی به آن چه که انجام می‌دهد و این که احساس کند برای دیگران و برای کل بشریت مفید است. کسانی که زیبایی علم و تپش هیجان‌انگیز کشف و آفرینش چیزهای تازه را درمی‌یابند، استثنا هستند. آن‌ها در پی ثروت نیستند؛ بلکه در جست‌وجوی زیبایی خالص و عشق حقیقی هستند و در آن زمان که فایده‌ای به بشریت می‌رسانند، خوش‌بخت هستند. راستی! انسان‌های خوش‌بختِ طرح کتاب‌خانهٔ سیار عشایری استان کرمان چه کسانی هستند؟

